

جلسه چهاردهم

فلسفه نبوت

چهارشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۵۳

۱۵ رمضان المبارک ۱۳۹۴



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنْفَى ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۲﴾ وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳﴾

سوره مبارکه جمعه

بحثی که امروز ما بناست از قرآن تعقیب کنیم ان شاء الله، بحثی است درباره نبوت. و همان طوری که در این نوشته‌هایی که دستتان هست، ملاحظه می‌کنید و متن را خواهید دید یا دیدید ما چندین موضوع را در زمینه نبوت در نظر گرفتیم، که با اتکا و استمداد از آیات مبارکه قرآن، این چند بحث را ان شاء الله بفهمیم. البته می‌دانند برادران که نبوت یکی از اصول همه ادیان است، اگر بشود به آن گفت اصلی از اصول دین، بلکه بالاتر باید گفت. اینکه عرض کردیم اگر بشود گفت اصلی از اصول دین، نه به این معناست که اصل بودنش را کسی انکار نکند، نه؛ بلکه بالاتر از اصل، اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه‌ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که به وسیله پیام‌آوری از طرف خدای متعال رسیده؛ پس پیام‌آور و از سوی

خدا آمدن، این جزو عناصر ذاتی دین است، اصلاً قوام دین به این است. بنابراین در زمینه نبوت، جا دارد که ما به عنوان یکی از مسائل مهم و اصولی دین بحث کنیم و صحبت کنیم.

البته در زمینه نبوت، یک سلسله بحث‌هایی هست که اینها رایج و متداول است. شما هر کتابی را که درباره نبوت نوشته شده باشد، بردارید نگاه کنید، این بحث‌ها را در آن خواهید دید و ما از آن بحث‌هایی که در کتاب‌ها، درباره نبوت معمولاً مطرح می‌شود، یک دانه‌اش را، فقط یکی‌اش را، آن‌هم با یک سلیقه مخصوصی، در این سلسله مباحثمان درباره نبوت مطرح کردیم و آن همین بحث امروز ماست که موضوع تلاوت امروز است. و الاً بقیه مباحثی که در زمینه نبوت، درباره نبوت، در پیرامون نبوت، در نوع کتب کلامی انجام می‌گیرد، به نظر ما مسائلی‌ست که اگرچه در جای خود حرف‌های درستی، بلکه حرف‌های لازمی‌ست، اما حرف درست بودن، لزوماً به این معنا نیست که بنده هم ناچار باشم در این زمان، در این شرایط، با این نیازها، آن حرف درست را اینجا مطرح کنم. خیلی از حرف‌های عالم درست است - از اینجا تا چند کلمه‌اش به عنوان یک آموزش عمومی‌ست نسبت به همه کارهای فکری و تحقیقی‌مان که عرض می‌کنم - ما باید ببینیم در میان درست‌ها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها، کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری‌ست؟ در میان فوری‌ها، کدام فوتی و حیاتی‌ست؟ اول آن را بگیریم، از آنکه فراغت پیدا کردیم، بحث‌های بعد، و به همین ترتیب، این قدر پیش برویم، تا

بعد برسیم در آخر کار، به بحث‌هایی که اگرچه درست هست، اما لزومش، ضرورتش، آن اندازه‌ها احساس نمی‌شود. درباره بحث نبوت، درست است که سخن از اینکه نبی دارای چه اندازه از علوم الهی یا از علوم انسانی‌ست، خودش یک بحثی‌ست؛ یا دانستن این مطلب که آیا پیامبر ما که نمی‌نوشت و نمی‌خواند - که قرآن ناطق است: ﴿وَلَا تَحْطُّهُ بِمِثْلِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۱، پیغمبر نه می‌نوشت و نه می‌خواند - آیا اینکه نمی‌نوشت و نمی‌خواند، برای خاطر این بود که نمی‌توانست؟ یعنی به تعبیر معمولی امروز، به کلی بی‌سواد بود؟ یا نه، می‌توانست، درعین حال نمی‌نوشت و نمی‌خواند؟ خب، یک بحثی‌ست بالاخره؛ یا سخن درباره اینکه پیغمبر اسلام، قبل از نبوت و بعثتش، به چه دینی، به چه آیینی، از میان ادیان و آیین‌های عالم معتقد بود و عمل می‌کرد، البته یک بحثی‌ست، اما این بحث چقدر برای ما لازم است؟ بحث قبلی‌اش چقدر برای ما لازم است؟ بحث قبل قبلی‌اش چقدر برای ما لازم است؟ هیچ لازم نیست.

البته آدم وقتی که همه چیز مربوط به نبوت و مربوط به دین را بلد شد، مانعی ندارد که در آخر کار بفهمد که پیغمبر قبل از بعثت به چه دینی متدین بود، اما هنوز ما اندر خم یک کوچه ایم.^۲ جامعه ما هنوز مفهوم

۱. سوره مبارکه عنکبوت / آیه ۴۸: و با دست راست خود کتابی نمی‌نوشتی و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.

۲. هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم (مولوی)

نبوت و معنای بعثت و هدف از بعثت و انجام و فرجام^۱ بعثت و راه بعثت و شعار نبوت، را نمی‌داند؛ نمی‌داند که به این وضع دچار است، مسلمان هدف بعثت محمدی را نمی‌داند که این‌گونه است کارش. اگر هدف بعثت پیغمبرش را می‌دانست، دنبال آن هدف می‌رفت. ما هنوز در مسائل اولی، مسائل مقدماتی، مسائل اصولی در زمینه نبوت گیریم، بپردازیم به مسائل فرعی و درجه چهار و پنج؟ لذاست که ما در بحث نبوتمان، از بحث‌هایی که معمولاً متکلمین در کتاب‌ها انجام داده‌اند و انجام می‌دهند، هیچ‌کدامش را مطرح نمی‌کنیم. این شما و این کتاب‌هایی که متکلمین نوشتند، بروید و بخوانید. و در لزوم آن بحث‌ها هم تردیدی نداریم و در خوبی‌اش، اما باز تردیدی نداریم که لزومش به مراتب کمتر است از لزوم بسیاری از بحث‌های دیگری که امروز بایستی مطرح بشود، لذا آنها را ما بحث نمی‌کنیم.

اولین مطلبی که ما درباره نبوت بحث می‌کنیم، فلسفه نبوت است. چرا باید پیامبری باشد؟ چرا باید کسی از سوی پروردگار کمر به هدایت انسان ببندد؟ مگر خود انسان نمی‌تواند؟ مگر دانش بشری و اندیشه انسانی کافی نیست؟ پیغمبر چرا؟ پیام‌آوری میان غیب و شهود چرا؟ این یک مسئله‌ای است که بایستی ما بدانیم. اگر ندانستیم فلسفه نبوت را، بقیه بحث‌هایی که درباره نبوت هست، یک سلسله بحث‌های تقریباً پادروها خواهد بود. پس باید اول بدانیم که نبوت برای چه؟ این بحث اول ماست

که امروز در این نوشته‌هایی که من نوشتم، دستِ آقایان هست؛ این مسئله را کوتاه، در جملاتی، خیلی مختصر آوردیم و آیاتی که امروز می‌خوانیم ناظر به این مطلب است.

دربارهٔ فلسفهٔ نبوت، خیلی صحبت نمی‌کنیم، یک کلمه است و آن یک کلمه این است که حواس انسان، غرائز انسان و خرد انسان، برای راهبری و دستگیری انسان کمند، یک کلمه. یک سلسله موجودات با حواسشان ممکن است اداره بشوند. بعضی از حیوانات را شاید به این صورت سراغ داریم، که اینها فقط از حواس خودشان مایه می‌گیرند؛ حواس ظاهری. نوع حیوانات و بیشترشان از غرائز مدد می‌گیرند برای هدایت شدن، یعنی زنبور عسل غریزه‌اش به او می‌گوید برو روی گل بنشین، روی گل خوشبو، و از عطر آن و از جوهر آن بَمک، بعد برو در خانه و کندو، خانه‌ها را به آن صورت شش‌گوشه و مسدس^۱ بساز، و آنجا با ترتیباتی وارد خانه بشوید و خارج بشوید، و ملکه‌ای و اعوانی^۲ و پاسبانانی و خلاصه یک تمدن زنبوری داشته باش. اگر شما فکر کنید که یک وقتی زنبورها نشستند دور هم، یک کنفرانس بزرگی از سران زنبورهای کندوها یا منطقه‌ها تشکیل شد، گفتند خانه را چه جوری بسازیم بهتر است؟ یکی گفت هشت‌گوش، یکی گفت چهارگوش، یکی گفت شش‌گوش، بعد مطالعه کردند، دیدند نه، شش‌گوشش مناسب‌تر است، اگر فکر کنید این جوری شده، باید عرض

۱. (س‌دس) شش پهلو، شش ضلعی

۲. (ع‌ون) یاران

کنم اشتباه کردید، یک چنین وضعی پیش نیامده. ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ
إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ
الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ﴾^۱، این وحی الهی است به زنبور. وحی الهی به
زنبور، نه به این معناست که زنبور می نشیند، جبرئیل بر او نازل می شود؛
ساختمان زنبور این جوری است، غریزه زنبور این جوری است، یک کشش
غریزی هست که زنبور را می کشاند، مجبور می کند، او نمی تواند غیر از
این کاری بکند، به طور طبیعی و به طور غریزی زنبور مجبور است، مفطور^۲
است بر اینکه خانه بسازد، به این صورت بسازد، از فلان جا گل و گیاه پیدا
کند، آنها را بکند. اگر زنبوری تخلف کرد، به جای گل و گیاه، گیاهان بدبو
و عفن را بو کشید و مکید، او را همان دم در کند و گردن بزنند؛ اینها
همه اش فطرتشان است و غریزه شان است.

غریزه برای زنبور کافی است، که این آقای موریس مترلینگ^۳ نشسته
سالها فکر کرده در زندگی زنبورها و مورچه ها و موریانه ها، نشسته مطالعه
کرده. همین موریانه ای که شما این قدر از آن می نالی، این یک اوضاعی

۱. سوره مبارکه نحل / آیات ۶۸ و ۶۹: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره ای
کوهها و از برخی درختان و از آنچه داربست می کنند، خانه هایی برای خود درست کن.
سپس از همه میوه ها بخور، و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، بیوی.

۲. (فطر) خلق شده، آفریده شده

۳. موریس مترلینگ (۱۸۶۲-۱۹۴۹م) شاعر، نویسنده و فیلسوف بلژیکی است که با
نمایشنامه پرنده آبی برنده جایزه نوبل شد. او مقاله هایی با عنوان زندگی زنبور عسل،
زندگی موریانه و زندگی مورچه نوشته است.

دارد در داخل آن سقف‌های شما، در خانه غصبی تشکیلاتی ساخته، تو که راضی نیستی در تیرِ خانه‌ات بنشیند و خانه بسازد، غصبی است، اما در این خانه غصبی، او کارها می‌کند. خانه می‌سازد، به یک شکل خاصی، به یک ترتیب خاصی؛ و عجیب این است که اگر شما بتوانید و می‌توانستید یک خانه‌ای از خانه‌های موریانه یا یک کندویی از کندوهای زنبور عسل را، از زمان توفان نوح مثلاً، یا ده قرن قبل از توفان نوح پیدا می‌کردید، می‌گذاشتید پهلوی یکی از کندوهای یکی از بیلاقات خوش‌آب‌وهوای مشهد این زمان، می‌دیدید که یک سر سوزن این کندو با آن کندو، ترتیباتش تفاوتی ندارد. تکامل، ترقی، پیشرفت، در کار زنبور عسل و در کار هیچ حیوان دیگری موجود نیست. آنچه که هست وحی فطرت و وحی غرائز و راهنمایی کیفیت آفرینش و خلقت اوست که او را می‌کشاند، حرکت می‌دهد، راه می‌نمایاند، موانع را به او نشان می‌دهد تا اینکه این می‌تواند کار خودش را انجام بدهد، جز غریزه چیز دیگری نیست.

انسان هم از غریزه استفاده می‌کند، اما کم. اولی که شما به دنیا آمدید، حکم شما بلانسبت، حکم یکی از همین حیوانات بود. با غریزه، با کشش فطرت و طبیعت بود که توانستید مخزن غذای خود را در سینه مادران پیدا کنید و وقتی او را در دهانتان گذاشتند، بمکید. کسی به شما یاد نداده بود مکیدن را، یک‌جایی دست‌ورِ عملی و سمعی و بصری‌اش را یاد نگرفته بودید، این غریزه شما بود. هرچه که شما از مرحله کودکی

بالا آمدید، تدریجاً این ابزار، این عینک، این سلاح که نامش
 گزینه است، ضعیف شد، بی‌اثر شد، کم‌فایده شد؛ چیزی پر اثرتر، قوی‌تر،
 نیرومندتر، به نام عقل و خرد انسان، جای آن را گرفت و شما شدید
 خردمند. شما دیگر حالا با گزینه کار نمی‌کنید، این گزینه نیست که
 به شما می‌گوید آقا، برو در دُکانت را باز کن یا در فلان ساعت ببند یا
 مشتری را این‌جور جواب بده یا درس را این‌جور بخوان، یا تدریس را
 آن‌جور بکن، اینها گزینه نیست، اینها آموزش‌هایی‌ست که شما از فکر
 و از دانش استفاده کردید و فرا گرفتید و راه زندگی‌تان را پیدا کردید.
 اما آیا این خرد، این اندیشهٔ انسانی، کفایت می‌کند که شما را هدایت کند
 و به سرمنزل سعادت برساند؟ عقل بشر برای هدایت او بسنده هست؟
 خود خرد اگر باز باشد، اگر فکر کند، اگر تعصب نورزد، اگر بدون غرض
 بخواهد قضاوت کند، خواهد گفت نه؛ مثل دادگاهی که خودش رأی
 به عدم صلاحیت خودش بدهد، دادگاهی که خودش رأی می‌دهد من
 صلاحیت ندارم در این مورد قضاوت بکنم. خرد سالم بی‌غرض انسانی،
 قضاوت می‌کند که من صلاحیت ندارم انسانیت را مستقلاً هدایت کنم.
 دلیل می‌خواهید؟ دو جور دلیل داریم. یک دلیل آن است که عقل بشر
 محدود است، بی‌نهایت نیست، درحالی‌که نیازهای انسان‌ها بی‌نهایت
 است. از کجا می‌تواند همهٔ نیازها را یک خرد بفهمد، تا اینکه درمقابل آن
 نیازها، آنچه که جای این نیازها را پر کند، فراهم بیاورد یا قانون بگذارد؟
 نمی‌تواند عقل انسان این کار را بکند، او ضعیف‌تر است، ناتوان‌تر است،

نارساتر است از اینکه بتواند همه دردها را بشناسد و درمان مناسب را برای همه آنها فراهم بیاورد.

دلیل دیگر این است که نگاه کنید به واقعیت‌های تاریخی و علمی، ببینید آیا خردها توانستند؟ آیا عقل‌هایی مثل عقل ارسطو^۱ و افلاطون^۲ و سقراط^۳ توانستند بشر را اداره بکنند؟ افلاطون متفکر، بعد از آنی که می‌نشیند فکر می‌کند، مشورت می‌کند، مطالعه می‌کند، تحقیق می‌کند، مدینه فاضله‌ای ترسیم می‌کند که این مدینه فاضله فقط به درد ذهن و داخل صندوق‌خانه خود جناب افلاطون می‌خورد؛ به دلیل اینکه یک لحظه در عالم، این مدینه فاضله عملی نشد. و شما امروز مدینه فاضله افلاطون را که نگاه کنید، با ترتیبات دنیای زمان، به نظرتان چیز غیر قابل قبول و مسخره‌ای می‌آید.

شما ببینید مکتب‌های عقلی را و فلسفی را که چطور درمقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. ببینید که انسانیت تا به یک مبدأ و نقطه‌ای فراتر و بالاتر و عمیق‌تر از خرد انسان متصل نباشد، نمی‌تواند راه به هدایت و سعادت برساند. نبوت معنایش این است؛ یک نیرویی بالاتر، یک هدایتی

۱. ارسطو، ملقب به معلم اول و از فلاسفه بزرگ یونان باستان است. او را واضع علم منطق دانسته‌اند.

۲. افلاطون، از فلاسفه بزرگ یونان و شاگرد سقراط بود. او در کتابی به‌نام جمهور، ویژگی‌های جامعه‌ای آرمانی را تبیین کرده است.

۳. سقراط از فلاسفه بزرگ یونان بود که دادگاه آن او را به دلیل عدم اعتقاد به خدایان معبد و ترویج نظراتش محکوم به مرگ کرد.

قوی‌تر و عمیق‌تر از هدایت حس، از هدایت غریزه، از هدایت عقل لازم دارد انسان. این هدایت می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌آید با حس شما رقابت می‌کند؟ می‌آید با غریزه شما مخالفت می‌کند؟ می‌آید سر عقل را به سنگ می‌زند؟ ابداً. او می‌آید تا عقل را راهنمایی کند، تا عقل را پرورش بدهد، تا عقل دفن شده را از زیر خوارها خاک بیرون بیاورد.

امیرالمؤمنین ما صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه، اشتباهی گفتم، امیرالمؤمنین بشریت - منحصرش نکنیم به خودمان امیرالمؤمنین را - او معلم بشریت است، امیرالمؤمنین بزرگ بشریت می‌گوید پیغمبران را خدا فرستاد، بنابر آنچه که در نهج‌البلاغه است، تا اینکه وادار کنند انسان‌ها را تا به میثاق و پیمان فطرت خود پایبند بمانند و نعمت‌های فراموش شده را به یادشان بیاورند، بعد «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱، خردها، عقل‌ها، درک‌ها، شعورهای جامعه‌های بشری که به وسیله فرعون‌ها و نمرودها و بزرگ‌ها و قدرتمندها دفن شده بود، پیغمبران می‌آیند تا اینکه این دفینه‌ها را بیرون بیاورند، این عقل‌های دفن شده را برشورند. فرعون دوست نمی‌دارد که مردم دارای عقل باشند، دوست نمی‌دارد که انسان‌ها بفهمند؛ چون اگر بفهمند، او وجودش باطل و افسانه خواهد شد، که این را در بحث‌های بعدی نبوت به تشریح خواهیم دید ان‌شاءالله. فرعون دوست نمی‌دارد که مردم نیروی خرد را به کار بزنند؛ چون این جور است، نیروی خرد را دفن می‌کند، چه جوری دفن می‌کند، بحث‌های بعدی است ان‌شاءالله. پیغمبران می‌آیند

این دفینه‌ها را، این خزینه‌ها را، این گنج‌های پنهان و مخفی را استخراج می‌کنند، تصفیه می‌کنند، می‌دهند دست مردم. پس پیغمبرها با نیروی وحیی که دارند، به جنگ عقل نمی‌روند. آنی که خیال می‌کند دین با عقل منافات دارد، یا دین را نمی‌شناسد یا عقل ندارد، و الا کسی که دارای عقل است، کسی که عقل را آزموده و تجربه کرده است و دین را هم می‌شناسد، خوب می‌داند که دین هیچ منافاتی با دانش بشر و با عقل بشر نمی‌تواند داشته باشد اصلاً؛ و ندارد. آنچه که دین بگوید، عقل‌های صحیح می‌فهمند و می‌پسندند. آن مردم نادانی که به نام دفاع از دین، گاهی می‌گویند آقا، نباید وجه دین را بخواهی، نباید در دین استدلال طلب بکنی، نباید فلسفه در باب دین بخواهی، خیال می‌کنند که این حرف - فلسفه خواستن، فلسفه گفتن - از قدر دین می‌کاهد؛ باید بدانند که این جور نیست؛ این جور نیست. دین صحیح وقتی در مقابل عقل کامل عرضه بشود، هیچ با همدیگر منافات و تعارضی ندارند. امروز عقل‌های بزرگ انسانیت، توحید دین را، نبوت دین را، نماز دین را، روزه دین را، زکات دین را، احکام فرعی دین را می‌فهمند.

وقتی عقل انسان و تجربه دانش بشر الکل را می‌شناسد، مضرات الکل را می‌داند، ضربه و لطمه آن را بر روی جسم، بر روی اعصاب، بر روی روحیه و بر روی وضع عمومی اجتماع می‌فهمد، چرا من نتوانم و جرأت نکنم که آیه قرآن را با قدرت بخوانم؛ ﴿أَتَمَّا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّن

عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ^۱، چرا آیه قرآن را مطرح نکنم؟ چرا استناد نکنم به آنچه که دانش بشر در این زمینه فهمیده؟ چرا نگویم که از عمل شیطان است؛ یعنی شیطان‌ها هستند که این را به شما می‌دهند و شیطان‌ها هستند که از عرق خوری آن عرق خور بدبخت استفاده می‌برند، چرا این را نگوئیم؟

آنی که شنیدید امام سجاد صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه فرموده «دَيْنَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»^۲، معنایش چیز دیگر است؛ یعنی آیین الهی را با عقل نمی‌شود کشف کرد. یعنی چه نمی‌شود کشف کرد؟ یعنی اگر شما روایتی نداشته باشی که نماز ظهر چهار رکعت است، با عقل نمی‌توانی بفهمی که نماز ظهر چهار رکعت است، حرف بسیار درستی هم هست. اگر خود قرآن نگوید که وقت نماز ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾^۳، قرآن اگر این را نگوید، تو از راه عقل و اندیشه و خرد معمولی نمی‌توانی بفهمی که کی است وقت نماز، این را باید قرآن بگوید، این را باید حدیث بگوید، این را باید وحی به ما بگوید. منظور امام سجاد این است، ظاهر فرمایش هم همین است که «دَيْنَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ». معنایش این نیست که ما احکام دین و معارف دین را با بینش عقل و با عینک عقل و خرد

۱. سوره مبارکه مائده/ آیه ۹۰

۲. حدیث شماره ۳۰

۳. سوره مبارکه اسراء/ آیه ۷۸: «از اول زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (تا نیمه آن) نماز را برپا دار و نیز قرآن صبح را (نماز صبح و نافله صبح را).»

انسانی نمی‌توانیم ببینیم، که یک عده نادان به نام دفاع از دین، با جوش، با حرارت، داد می‌کشند آقا، برای دین فلسفه بیان نکنید. چرا نکنیم؟ چرا بیان نکنیم؟ البته همیشه می‌گوییم، تکرار می‌کنیم، اعتراف می‌کنیم که آنچه ما می‌فهمیم، یک‌هزارم از معارف عمیق دین نیست، آنی که ما می‌توانیم تطبیق کنیم و توضیح بدهیم، خیلی کمتر است از آنچه که در واقعیت ممکن است انجام بگیرد و وجود داشته باشد، در این تردیدی نیست. اما یک کلمه من می‌گویم، یک کلمه نفر بعدی می‌گوید، یک کلمه نفر بعد از او می‌گوید. در خط طولی تاریخ بشر، وقتی که حساب می‌کنید، بعد از دویست سال، پانصد سال، می‌بینید انسانیت، بشریت، به عمق دین بسیار مؤمن‌تر، معترف‌تر، مدعن‌تر است از روزگاری که این فکرها و این اندیشه‌ها و این تطبیق‌ها برایش پیش نیامده بود.

بنابراین دین که می‌آید، برای کوبیدن عقل نمی‌آید، برای نسخ کردن^۱ عقل و بیرون راندن عقل از زندگی نمی‌آید، پس دین می‌آید برای چه؟ برای هدایت عقل، برای دست‌گیری عقل. عقل هست، اما وقتی هوس در کنارش باشد، نمی‌تواند درست قضاوت کند. عقل هست، ولی وقتی طمع پهلو به پهلویش باشد، نمی‌تواند درست ببیند. وقتی غرض در کنارش است، نمی‌تواند درست بفهمد. دین می‌آید هوس‌ها را، هواها را، طمع‌ها را، ترس‌ها را، غرض‌ها را، از عقل می‌گیرد، عقل سالم کامل را تقویت

۱. (نسخ) باطل کردن

می‌کند، تأیید می‌کند تا او خوب بفهمد. و شما وقتی که مراجعه می‌کنید به اسلام، می‌بینید اول تا آخر اسلام، پر است از جلوه‌های عقل. در قرآن چقدر داریم ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾، چقدر داریم ﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾، چقدر داریم؛ برای اینکه بفهمید، برای اینکه بدانید، چقدر داریم ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ برای عقل‌دارها. در روایات چقدر داریم «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ»^۱ دو حجت خدا بر مردم دارد؛ یکی پیغمبر و یکی عقل. باز هم عقل، درباره عقل بیش از این دیگر حرف نمی‌زنیم.

اجمالاً این کلمه یادتان باشد که خلاصه حرف این شد که انسان بدون هدایت وحی، بدون اینکه وحی به سراغ او بیاید و به دادش برسد، نمی‌تواند خودش را به سرمنزل سعادت برساند؛ و وقتی وحی آمد، عقل را سرکوب نمی‌کند، همچنانی که غریزه را سرکوب نمی‌کند، همچنانی که حواس ظاهره را از بین نمی‌برد، نه؛ می‌آید حواس ظاهره را، غرائز انسانی و بشری را، نیروی خرد و اندیشه آدمی را تقویت می‌کند، تهذیب می‌کند، تزکیه می‌کند، دستگیری می‌کند، به او می‌آموزد. این وظیفه وحی است؛ بنابراین فلسفه نبوت این است.

چون این جور است، چون ما ناقصیم، چون دانش و بینش بشری برای هدایت‌مان کافی نیست، باید دستی از غیب برون آید و ما را هدایت کند. جای بیرون آمدن دستی از غیب اینجاست، نه آنجایی که بنده وقتی که یک‌ذره گرسنه ماندم، دنبال یک‌لقمه نان نرم، منتظر باشم تا دستی از

غیب بر آید؛ نه مال آنجایی که وقتی درمقابل یک گناهی قرار گرفتم، به تأسف و حسرت و اندوه بس کنم و منتظر بمانم تا دستی از غیب برآیم برون آید؛ نه آنجایی که تکلیف الهی ام را انجام ندهم، امر به معروف نکنم، نهی از منکر نکنم، راه خدا را نپیمایم، منتظر باشم تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند؛^۱ برخلاف آیه قرآن ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ۖ وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴾^۲، ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۖ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينِ﴾^۳، ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾^۴ آیه قرآن مکذبین دین را آن کسانی می‌داند از جمله که بر خوراک بینوا، مردم را تحریص نمی‌کند. مردم را بر نمی‌شورانند و بر نمی‌انگیزند بر سیر کردن بینوایان و با دیدی وسیع‌تر و عمیق‌تر و تعبیری با متن اسلام نزدیک‌تر، در برانداختن ریشه فقر و گرسنگی. آن آدمی که خودش را با این آیه تطبیق نمی‌دهد، یک قدم در راه از بین بردن گرسنگی‌ها بر نمی‌دارد، یک گام در راه نابود کردن ریشه فقر جلو نمی‌رود و می‌نشیند تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند، این جور آدم‌ها باید بدانند که اگر دستی از غیب برون آمد، اول توی مغز خود اینها می‌کوبد که این وجودهای ضایع و باطل را بیندازد دور، سَقَطشان کند. دستی از غیب برون آمدن و کاری

۱. شهر خالی‌ست ز عشاق، بُود کز طرفی / دستی از غیب برون آید و کاری بکند (حافظ)

۲. سوره مبارکه ماعون / آیات ۱ تا ۳

۳. سوره مبارکه مدثر / آیات ۴۳ و ۴۴

۴. سوره مبارکه مدثر / آیه ۴۶

کردن هست، اما اینجاست که من گفتم، لازم است برای هدایت انسان که دستی از غیب بیاید و آن دستِ نبیست، دست نبوت است، آن مهارت رسالت است که می‌آید انسان‌ها را هدایت می‌کند، با همان صورتی که عرض کردیم، نیروی عقل را در آنها برانگیزد.

آن وقت چندین مسئله دیگر اینجا پیش می‌آید، چندین مسئله دیگر اینجا هست، که بنده اینجا مختصراً فهرست بعضی از اینها را نوشتم.^۱ یکی این است؛ نبوت چه مفهومی دارد؟ با بعثت و برانگیختگی رابطه‌اش کدام است؟ می‌گوییم نبی مبعوث شد، برانگیخته شد، برانگیخته یعنی چه؟ مگر انگیزشی در نبوت هست؟ مگر تحرکی هست؟ این هم یک بحث است. در مباحث مربوط به نبوت به این بحث برخورد نمی‌کنیم.

نقطه آغاز کار انبیا چیست؟ از کجا شروع می‌کنند اصلاح را و کمک به انسان‌ها را؟ فرجام تلاششان چگونه است؟ کارشان به کجا می‌رسد؟ همین؛ لای درخت گذاشتند و اراه‌اش کردند، تمام شد و رفت؟ سر یحیی را پیش آن طاغی بریدند، تمام شد و رفت؟ آخر کار نبوت همین است؟ یا نه؛ فرجام دیگری، پایان دیگری برای این آغاز متصور و در نظر است، و در قرآن به آن اشاره شده و مسائلی هست که البته این مسائل را در روزهای آینده، تدریجاً یکی یکی مطرح خواهیم کرد، عرض خواهیم کرد. درباره فلسفه نبوت، همین اندازه‌ای که من گفتم به نظر خودم کافی است. البته این کوتاه‌ترین بیانی بود که در این زمینه می‌شد عرض کنیم. (این

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

را شما برادران عزیز خوب گوش کردید ان شاءالله، چون می بینم که خوب گوش می کنید، ان شاءالله که خوب هم مطلب دستگیر شد. اگر کسی گوشه کنار در این زمینه چیزی برایش روشن نشده، می تواند از بنده سؤال کند یا از رفیق بغل دستی اش، تا اینکه این مطلب روشن بشود که اساساً فلسفه نبوت چیست؟)

آیاتی که در این زمینه هست، آیات بسیار پرمغز و پرمعنایی ست. بنده اول نظرم این بود که همین آیه ای که الآن تلاوت می کنم، این را مفصلاً امروز شرح بدهم، بعد دیدم اگر بخوام شرح بدهم، علاوه بر اینکه مطلبی درباره نبوت، آنی که می خواستم بگویم، نگفته خواهد ماند، ممکن است به فردا یا پس فردا بیفتد، خود مفهوم این آیه را هم در این یک ساعت نمی توانم به طور کامل شرح بدهم. خیلی جالب است، البته حواله می دهم ذهن و فکر دوستان خوب را به اینکه این آیه را در پرتوی از قرآن^۱ حتماً مراجعه کنند، نگاه کنند، آنجا بالنسبه بحث خوبی در این زمینه هست، بنده فقط به ترجمه کوتاهی اکتفا می کنم.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾^۲ مردمان همه یک امت و یک گروه بودند. در این باره مفسرین مفصلاً باهم بحث دارند. یک امت بودند، امت خوب؟ یا یک امت بودند، امت بد؟ بنا بر هر صورتی، اصحاب دعوا یک اشکالی وارد می کنند. بعضی می گویند ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ اشاره است به اشتراکیت

۱. تفسیری نوشته شده توسط آیت الله طالقانی

۲. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۱۳

اولیه و آغازین دوران‌های ماقبل تاریخ. بنده عرض می‌کنم که شاهدهی بر این معنا وجود ندارد، جز اینکه اسم دوران اشتراکیت و آغازین، سر زبان‌هاست، ما حیفمان می‌آید که قرآن ما هم از آن نمدا کلاهی نداشته باشد،^۱ فقط همین، وَاَلَّا **«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»** اشاره‌اش به دورانی که انسان‌ها با اشتراکیتِ آغازین و نخستین، به‌قول آقایان زندگی می‌کردند، مثل عرض کنم که حیوانات لخت‌وعور و گله‌وار و در بیابان‌ها و می‌رفتند و قهرمانی می‌کردند و با پنجه سنگ را می‌تراشیدند و حیوانات را می‌گرفتند، می‌خوردند و گاهی هم همدیگر را، او را، ما مشا‌الیه بدانیم در این آیه که **«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»**، نه، نه! ما هرگز سعی نمی‌کنیم که به قرآنمان یک چیزی از جای دیگر بچسبانیم، نه؛ همانی که از قرآنمان می‌فهمیم، آن ما را بس است. ما آن را بفهمیم، خیلی هنر کردیم، احتیاجی ندارد قرآن ما که از حرف‌های دیگران و فرهنگ‌های دیگران یک حاشیه‌ای، ذیلی، به آن بدهیم و سرافرازش کنیم، نه؛ قرآن این سرافرازی را نمی‌خواهد.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را چند جور می‌شود معنا کرد، دوجور معنایش در پرتوی از قرآن هست که حالا مراجعه می‌کنید و ملاحظه می‌کنید، یک معنا به نظر من می‌رسد که غیر از آن دو معناست که در این ترجمه اشاره کردم. **«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»**، یعنی انسان‌ها و مردمان همه به یک حالتِ برابر و همسان بودند، از لحاظ نیازها و از لحاظ مایه‌ها. همهٔ انسان‌ها دارای

۱. ضرب‌المثلی است به معنی بهره و سهم داشتن از چیزی.

یک سنخ نیاز بودند و همهٔ انسان‌ها دارای یک اندازه مایه، و واقعیت اجتماعی همیشه همین‌جور است. همهٔ انسان‌ها عقل دارند، فکر دارند، هوش دارند، حس ششم دارند، حواس ظاهره دارند، حواس باطنه دارند. همهٔ انسان‌ها گرسنگی دارند، تشنگی دارند، هوس جنسی دارند، خانه می‌خواهند، لباس می‌خواهند و از این قبیل. نیازها همه برابر؛ تقریباً از یک سنخ، و مایه‌ها مشابه. یک انسانی در یک تربیت بهتری تربیت شده باشد، مایه‌اش شکوفا شده باشد، مطلب دیگری است. یک آقازاده‌ای در خانهٔ اشرافی به دنیا آمده باشد، معلم سر خانه در شش، هفت سالگی مثل بلبل به او زبان هندی و چینی یاد بدهد که حرف بزند، و بچهٔ فلان کارگر در کوره‌ها، فارسی هم درست در هفت، هشت سالگی بلد نباشد؛ این حرف دیگری است. این دلیل بر این نیست که مایهٔ او بیشتر از مایهٔ این بوده، نه؛ مایهٔ او را استخراج کردند، مایهٔ این بیچاره مانده و استخراج نشده. معادن نفتی که در مناطق فرض کنید که شمالی، جنوبی، در مثلاً فلان کشور وجود دارد، معلوم نیست که غنی‌تر و سرشارتر از معادن نفت فلان نقطه‌ای که استخراج شده نباشد، نفت آن استخراج شده، در چراغ‌ها می‌آید، بنزین آن در اتومبیل‌ها می‌آید، همه هم می‌دانند، اسمش هم معروف است، نفت آن هنوز بیچاره استخراج نشده، شاید پُرمایه‌تر هم باشد.

پس انسان‌ها به‌طور طبیعی و معمولی، امت واحده بودند، با نیازهای همسان، با مایه‌های برابر و مشابه که در ترجمه این را قید کردیم. ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ﴾ در میان این انسان‌های برابر، خدای متعال پیامبران

را برانگیخت، در این هم‌سطح‌ها یک انسان را پروردگار عالم، بالاتر، قوی‌تر، عمیق‌تر، پُرشورتر، و پُرمایه‌تر سراغ کرد و او را برانگیخت، که چه بکند؟ **﴿مُبَشِّرِينَ﴾** مژده‌رسانان، **﴿وَمُنذِرِينَ﴾** و بیم‌دهندگان. مژده چه می‌دهند پیغمبران؟ مژده بهشت می‌دهند، مژده سعادت دنیا می‌دهند، مژده مدینه فاضله می‌دهند، مژده استقرار امنیت و صلح و رفاه می‌دهند، مژده از بین رفتن فقر و نومیدی و ترس و ناامنی و جهالت می‌دهند، مژده رسانانند، و بالاخره مژده تشکیل حکومت فاضل و مدینه صالح به انسان‌ها می‌دهند و بعد از آن مژده رفتن به بهشت و اتصال به رضوان پروردگار می‌دهند، مژده می‌دهند. و بیم‌دهندگان؛ می‌ترسانند، از آتش جهنم هم می‌ترسانند، از باریکی پل صراط هم می‌ترسانند، از بدبختی دنیا هم می‌ترسانند، از تسلط عفریت^۱ جهل و فقر هم می‌ترسانند، از سقوط در دره و سراشیب فساد هم می‌ترسانند، از نابود شدن مایه‌های انسانی هم می‌ترسانند، بیم‌رسانانند، بیم‌دهندگانند.

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾، همه‌اش هم این نیست که بگویند مردم بترسید، مردم مژده باد شما را. چه داری همراهت؟ کتابی از سوی پروردگار. نازل فرمود با آنان کتابی به حق، برطبق حق. حق را معنا کردم چند بار (الآن دیگر نمی‌توانم معنا کنم؛ یعنی فکر می‌کنم اگر بخواهم باز حق را معنا کنم، یک ده، دوازده دقیقه باید مخصوص آن حرف بزنم.) اجمالاً آنچه که مطابق با فطرت عالم

۱. موجود زشت و ترسناک، در اصطلاح عموم مردم به شیاطین و جنیان گفته می‌شود.

است، آنچه که با روند طبیعی عالم همراه است، آن حق است. آنچه که با فطرت انسان و سرشت جهان تطبیق می‌کند، آن را می‌گویند حق. کتاب پیغمبرها هم حق است، انسان را در راه طبیعی‌اش، در مسیر فطری‌اش، در بستر معمولی و روند تکاملی‌اش پیش می‌راند، جلو می‌برد، کمک می‌کند، کتاب پیغمبرها حق را با خود دارد.

﴿أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾، تا آن کتاب، ﴿لِيَحْكُمَ﴾؛ یعنی تا کتاب حکم کند میان مردم، در آن چیزهایی که درباره آن اختلاف می‌ورزند با یکدیگر. بالاخره مردم دور از اختلاف نمی‌شوند، اختلافات در میان انسان‌ها یک سنت است و بودنش لازم است و نبودنش مضر است. این را بدانید، بودن اختلاف خوب است؛ برای خاطر اینکه اختلاف موجب تکامل است. در زمینه اختلافات البته اینی که گفتم نبودنش مضر است، در این کلمه باید تجدیدنظر کنم، نمی‌دانم مضر است یا نه، به‌هرحال، باید تشریح و تفسیر کنم، بودنش به‌هرحال مفید است، نبودنش مضر است را نمی‌دانم، آن حرف را پس می‌گیرم. کتاب می‌آید تا میان مردم حکم کند، قضاوت کند، حکومت کند درباره چیزهایی که در آن اختلاف ورزیده‌اند. اینجا چه می‌فهمیم ما؟ می‌فهمیم که حکومتی که انبیا به‌وجود می‌آورند، حکومت فرد نبی، حکومت شخص، حکومت استبداد نیست؛ بلکه حکومت قانون است، حکومت کتاب است، نبی وقتی می‌آید، جامعه‌ای درست می‌کند که حاکم در آن جامعه، در معنا و در واقع، همان کتاب است؛ یعنی قانون.

﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾، ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ﴾ درباره این کتاب اختلافی به وجود نیامد، اختلافی نکردند، ﴿إِلَّا الَّذِينَ أوتَوْهُ﴾ مگر آن کسانی که کتاب به آنها داده شده بود، آن کسانی که همین کتاب آسمانی برای آنها آمد، خود آنها درباره کتاب آسمانی اختلاف کردند. این به ما چه را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد وجود تحریف را در ادیان آسمانی، در میان گفته‌های پیامبران. پیامبران وقتی آمدند، کتاب را، قانون را، مکتب را آوردند؛ بعد همان کسانی که این کتاب و قانون و مکتب به آنها داده شده بود، درباره اش اختلاف کردند. اختلاف کردند، یعنی چه؟ یعنی یک تیپ راست گفتند، یک تیپ خلاف واقع گفتند؛ پس بنابراین هستند کسانی که پیروان یک دینی هستند و سخن دین را می‌زنند، اما خلاف واقع می‌گویند، اشاره به وجود نسخ و تحریف در ادیان.

﴿مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ از روی دشمنی و طغیان با یکدیگر، ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ﴾ آن کسانی که مؤمنند، گرویده به دین حقند، خدا آنها را هدایت کرد به پاسخ آنچه که در آن اختلاف کرده بودند، به اذن و رخصتش، ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ و خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد به راه راست. (این یک قسمت از تلاوت امروز است که البته لازم بود مثل اینکه بیشتر درباره اش صحبت بکنم در این کلمات آخرش، إلا اینکه بنده الآن احساس می‌کنم خیلی خسته شدم، به طوری که آیات سوره جمعه را هم به همان ترجمه‌ای که دستتان هست اکتفا می‌کنم، دیگر معنا نمی‌کنم.)

سوره جمعه را کسانی که قرآن دستشان هست، جزء بیست و هشتم را بیاورند، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ سوره جمعه است تا ﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾. (که البته این سوره را بنده تا حالا چند نوبت معنا کردم؛ هم اینجا، هم آن مسجد، به مناسبت‌های گوناگون؛ چون شب‌های جمعه این سوره را در نماز مغرب معمولاً می‌خوانیم، برای اینکه مؤمنین و دوستانی که در آن نماز شرکت می‌کنند، معنا را بدانند، به این مناسبت، سوره جمعه را بنده چند بار تا حالا معنا کردم و مختصر شرحی هم دادم، و ممکن است خیلی از شما آقایانی که اینجا هستید، از من شنیده باشید شرح سوره جمعه را. به علاوه اینکه من دیگر الآن خسته‌ام. ترجمه هم که کردم، در همین کاغذهایی که دستتان هست، ترجمه نوشته شده، این مقدار مورد نظر ما فعلاً بس است.)

پس ما تا حالا چه فهمیدیم؟ فهمیدیم فلسفه نبوت را و اینکه این یک اصلی‌ست در همه ادیان، بلکه اصل مادر، که اگر این نباشد، دین معنی و مفهوم درستی نمی‌تواند داشته باشد؛ چون دین آن چیزی‌ست که از طرف پروردگار می‌آید، به وسیله پیام‌آوری، پیام‌آورنده وحیی.

فلسفه‌ی نبوت

داعیه‌ی ادیان الهی و فلسفه‌ی نبوت‌هایی که پیام‌آور این برنامه‌های آسمانیند چیست؟ «نبوت» چه مفهومی دارد و با بعثت (برانگیختگی) رابطه‌اش کدام است؟ رهنمای نبوت و بعثت از چه قرار است؟ و نقطه‌ی آغاز کار انبیا و چیست؟ و چرا امثالستان چگونه است؟ و...؟ اینها و چندین پرسش دیگر مسائل و موضوعات اساسی و تعیین‌کننده‌ی «اصل نبوت» است که آگاهی از آن متضمن ایمانی استوار و تعهد آفرین می‌باشد. **توآن** کرم به این همه، بابایی کوتاه و رسا یا منجی محقق و کامل داده است.

فلسفه‌ی نبوت - حواس ظاهری و غرائز حیوانی و پرتو از آن، دانش و معرفت بشر برای هدایت ری بسیرتول هدایت، بسند نیست و آدمی را به هدایتی فراتر از هدایت خرد که راهبر دستگیر و نیز بخش خرد باشد، نیاز هست و این «هدایت رحمی» است... رحمی از سوی خداوندی که آفریننده‌ی آدمی و بنیای نیکوکارها و دردها و درماینهای است؛ این منطق هستی ادیان عالم و فلسفه‌ی نبوت است. نبی بموجب این نیاز، معبود میگردد و برنامه‌ای را که واردندای این نیاز است اجرا میکند.

نکات یاد شده را در کتابی از **توآن** می‌توان بوضوح یافت:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً - آدمیان همه یک امت بودند (بنیای برابر و نیاز مشابهی داشتند)
 فَصَلَّ اللَّهُ النَّبِيَّ مُمْتَرِينَ مُسْتَدْرِيًا - پس خداوند پیامبران را برانگیخت، مژده رسانان و بیم دهندگان
 وَأَوَّلُ مَعْنَمِ الْكُتُبِ بِالْحَقِّ - و با آنان کتاب (مجموعه‌ی معارف و تعالیم) را نیز بطریق جریان حق دست داد.
 لِيَعْلَمَ مِنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ - تا میان مردم درباره‌ی آنچه باطل دیگر در آن اختلاف و نزاع اندک و تفاوت کند.
 وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا - و در آن کتاب یا مسائل یا مع داده شده (اختلاف نکردند مگر آنان که کتاب را
 دیدن خدا با آنان داده شده بود.

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ - پس از آنکه دلایلها و حججهای روشن در دسترس آنان قرار گرفته بود.
 بَعَثْنَا بَيْنَهُمْ - از روی تعدی و ستم‌گری، بنیای خردشان.

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ - پس خدا آن کسانی را که ایمان آوردند، به آنچه در میان رحمی در آن اختلاف داشتند، به اذن و رحمت خود هدایت کرد.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - وحنای هر که را خواهد براه راست هدایت میکند. (سوره یوسف: ۲۱۳)
 يُسَبِّحُ بِحَمْدِ بَنِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ - هر آنچه در آسمانها و زمین است، برای خدا زبان تسبیح میسازد.
 أَتَكْفُرُ بِالْعَدَّةِ الْعِزِّ الْحَكِيمِ - برای آن صاحب اختیار، مترا مترق، معتدل، موزان.
 هُوَ الَّذِي نَعَتْ فِي الْأُمْتَانِ وَتَوَلَّاهُمْ - اوست آنکه برانگیزد در میان بیوهنگان، پیام آوری از خودشان.
 يَسْأَلُوا عَلَيْهِمْ أَنبَاءَهُ - که برایشان آیتها را فرزند.
 وَرُكُوبَهُمْ - و آنان را یک پر پر استه سازد.
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - و به آنان کتاب و حکمت باموزد.
 وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ نَبِيِّ ضَلَّالٍ مُبِينٍ - اگر چه پیش از آن در گمراهی غایبی بودند.
 وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ - و دیگرانی را که هموز به ایشان پیوسته اند.
 وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - و اوست معتدل و موزان.
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - این فضل و برکوری خداست که بهر که خواهد عطا میکند.
 وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - و خدا دارای فضل و برکوری بزرگی است. (سوره جمع - آیت ۴۱)

بهاء: سه ریال